

## بررسی اصل حجیت اجماع از نظر فریقین

سید هادی محمودی امجد\*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۸

### چکیده

بحث از اجماع به عنوان یک دلیل فقهی از زمان سید مرتضی آغاز شد و شیخ طوسی آن را تایید. اغلب علماء امامیه اجماع را از اینکه کاشف از قول معصوم (ع) است حجیت می دانند، اما اینکه چگونه کاشفیتی مراد است اختلاف دامنه داری بین آنها شکل گرفت. ما در این هم مقاله دنبال اختلاف امامیه نیستیم بلکه در صدد بیان بررسی اجماع از نظر فریقین هستیم. بر اساس نظر امامیه اجماع فقها ارزش ذاتی ندارد و فقط به این دلیل اعتبار دارد که می تواند بیانگر دیدگاه معصومین و در اصطلاح فقهی، کاشف سنت آنان باشد. بر خلاف اهل سنت که می گویند اجماع مطلقاً حجیت است.

**کلیدواژگان:** پیشینه اجماع، راه های کشف اجماع، دیدگاه امامیه، دیدگاه اهل سنت

در مورد اجماع.

## مقدمه

یکی از مهم ترین مباحثی که باید حق او اداء شود بحث اجماع است. وقتی ما از اجماع حرف میزنیم خوب ممکن است در هر مسئله یک اجماع باشد، در هر فنی اجماع باشد و باید بفهمیم مراد عامه از اجماع چه نوع اجماعی است.

اجماع یا از امور عرفی و عقلائی است که در هر زمانی میان اهل هر فنی سربیک مسئله ای تحقق پیدا می کند «فالاجماع عبارة عن اتفاق آراء من يعتبر رأیه عند العقلاء فی ما يعتبر رأیهم فیه».

مانند: اینکه نحوی ها بر اینکه فاعل را مرفوع بخوانند اجماع کردند و یا شخصیت های مهم تاثیرگذار جهانی بر سر مسائل بین الملل (حفظ میراث فرهنگی، حمایت از حقوق بشر) اجماع نمودند.

مراد از اجماع در فقه که از آن سخن می گویند، همین معنا است.

همچنین، ممکن است در اصطلاح خاص باشد. این نوع از اجماع محل نزاع و بحث می شود، چون از اختراعات اهل سنت است. ما هم قهرا باید ببینیم که اهل سنت چگونه اجماع را تعریف کرده اند و شیعه با آن چه تعاملی کرده است؟ آیا با آن ها همراهی کردند یا آمده اند اصطلاح جدید و جدا گانه ای برای خود برگزیدند؟

آن چیزی که معلوم، این است امامیه در تعریف اجماع اصطلاح جدیدی ندارند. و اصطلاح آنان همین اجماعی که در بین اهل سنت مصطلح است؛ یعنی «اتفاق الكل» بیان می کنند.

این تعابیر و تعاریف هرچند با هم دیگر اختلاف دارند اما ظاهر این است که همه آن ها یک معنای جامعی میان خود را دنبال می کنند که عبارت است از: «اتفاق جماعه لاتفاقهم شأن فی اثبات الحکم الشرعی» (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۹۲)

## ۲- تعریف اجماع

جناب مظفر در مورد اجماع می گوید: «الاجماع احد معانیه فی اللغه، الاتفاق» (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۹۲).





فراء می گوید: الاجماع الاعداد والعزيمه على الامر (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴ق: ج ۸، ص ۵۷). اجماع یعنی آمادگی وعزم بر کار.

وقتی می آییم به محاورات عرب، آیات و روایت توجه می کنیم می بینیم که اجماع به معنای عزم هم به کار رفته است. برای همین سعی کردیم که چند نمونه از آن ها را ذکر کنیم:

«واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب» (یوسف آیه ۲۱۵)؛ عزم کردند که یوسف را درون چاه بیندازند.

فلما اجمع ابوبکر علی منع فاطمه (سلام الله علیها) فدک فدکاً (طبری، دلائل الامامه، ۱۴۰۳ق: ص ۱۰۹). وقتی که ابوبکر عزم و تصمیم گرفت که فاطمه را از تصرف در فدک منع کند.

به نظر علماء عامه اجماع عبارت است از اتفاق نظر همه علماء در یک مسئله. بنا بر این از نظر اهل سنت اتفاق تمام علماء برای تحقق اجماع لازم است.

### ۳- پیشینه اجماع

هر پدیده ای که رخ می دهد یک منشاء پیدایشی و نقطه آغازی دارد. پس باید ببینیم که نخستین بار کی و کجا و به وسیله چه کسانی در تاریخ اسلام اجماع بیان شد و به عنوان یک مدرک و دلیل شرعی مطرح شده است؟

اولین جای که به شکل دلیل شرعی در تاریخ اسلام اجماع را طرح کردند، در سقیفه بنی ساعده بود که به دنبال این بودند که به خلافت ابوبکر مشروعیت بدهند و بوسیله خود ابوبکر و همفکرانش تصویب شد (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۹۶). بعد از اینکه پیامبر خدا (ص) وفات کردند و پیش از اینکه او را به خاک بسپارند، برخی از اصحاب ایشان در مکانی جمع شدند که به آن سقیفه بنی ساعده می گویند تا خلیفه رسول خدا (ص) مشخص کنند، برنامه ای که سقیفه انجام داد برخلاف سفارش های متعدد پیامبر (ص) به خلافت امیر المومنین (ع) است. زیرا ایشان در مناسبت ها و مکان های گوناگون و مهمتر از همه این ها، در واقعه غدیر غم و در جمع تعدا زیادی از مسلمانان مسئله خلافت امیر المومنین (ع) را به صورت رسمی بیان کردند. بعد از سخنان پیامبر (ص) بر تعیین علی بن ابی طالب (ع) در

جایگاه وصی خود ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می گویند (بخ بخ لک یابن ابی طالب، اصباح و امسیت مولای و مولی کل مومن و مومنه) و با او بیعت کردند، متأسفانه وقوع برخی از رخدادها و دخالت بعضی از اصحاب و سرپیچی کردن متخلفان از پیوستن به سپاه اسامه اوضاع به نفع ابوبکر تغییر کرد.

اهل سنت وقتی دیدند که برای خلافت ابوبکر و بیعت با او از کتاب و سنت توجیهی ندارند، مجبور شدند خلافت را به گونه ای دیگر توجیه کنند آن ها یک وجهی به نام اجماع اختراع کردند و از طریق اجماع به خلافت ابوبکر صبغه شرعی دادند. آن ها برای اینکه اجماع درست در بیاد و با آن مخالفت نشود مقدماتی ذکر کردند.

الف) آن ها گفتند که مسلمانان مدینه یا اهل حل و عقد که ساکن مدینه اند، بر بیعت با ابوبکر اجماع کردند (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۹۶).

ب) اهل سنت امامت را از فروع دین به حساب می آورند، به خاطر اینکه اتفاق و اجماع امت نسبت به آن درست نباشد (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۹۶).

ج) طبق نظر اهل سنت اجماع در کنار کتاب و سنت حجت است و همان گونه که به کتاب و سنت تمسک می کنید به اجماع هم باید تمسک کنید (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۹۶).

اهل سنت بعد از این فرا تر رفته اند و حوزه اجماع را گسترش دادند و آن را به عنوان یک دلیل در تمامی مسائل و احکام شرعی فرعی در نظر گرفتند.

البته این سخنان اهل سنت و استدلال آن ها ضعیف است و درست نیست، به خاطر اینکه درجه اعتبار اجماع هر قدر باشد، در صورت مخالف بودن با کتاب و سنت نمی توانیم به آن تمسک کنیم. و یکی از ادله دیگری که کلام اهل سنت را ضعیف و ناتوان می کند و اعتبار آن را مخدوش می کند این است که خلافت امیر المومنین (ع) از طرف رسول الله (ص) منصوب شده است و تمسک به اجماعی که نتیجه اش مخالفت با نص باشد، مردود است.

این اشکال که به اهل سنت وارد کردیم در صورتی است که در اصل تحقق اجماع خدشه ای وارد نباشد. ما وقتی تاریخ را شاهد میگیریم معلوم می شود که اکثریت مسلمانان





در بیعت با ابوبکر شرکت نکردند. چگونه ادعا کرد که بر خلافت او اجماع حاصل شده است؟

بین عامه و امامیه در بحث اجماع اختلاف زیادی است؛ زیرا عامه برای اجماع موضوعیت قائل هستند و آن را یک دلیل مستقل در برابر کتاب و سنت و عقل می‌دانند (موسوی خمینی، انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۲۰۱).

علمای اهل سنت می‌گویند که اجماع برای خودش اصالت دارد. می‌گویند اگر علمای اسلامی (وبه اصطلاح اهل حل و عقد) در مسئله‌ای در هر زمانی که باشد در یک نظری با هم وحدت پیدا کنند، حتما نظرشان صائب است. اهل سنت اعتقاد دارند که ممکن است بعضی از امت خطا کنند و بعضی نه، اما ممکن نیست همه بالاتفاق دچار خطا بشوند.

عامه برای اینکه دیدگاه خود را منطقی جلوه بدهند، با تمسک کردن به وجوهی برای امت نوعی عصمت ادعا کردند و با قید عصمت، امت را جایگزین امامت معصوم قرار دادند و مسئولیت حفاظت کردن از شریعت را بر عهده امت گذاشتند. با استناد به حدیث (لاتجتمع امتی علی الخطاء) می‌گویند که امت پیامبر (ص) هیچ‌گاه بر خطا اجتماع نمی‌کنند و هر گاه بر امری اجتماع نمایند، قطعاً آن امر صحیح است.

#### ۴- اجماع در طول سایر ادله

چرا مسئله اجماع به عنوان یکی از ادله اربعه در ردیف سایر ادله اربعه قرار گرفت؟ این که ما اجماع را به عنوان یکی از ادله اربعه قرار دادیم در حقیقت به علت مماشات با برادران اهل سنت است. والا اجماع در صورتی حجیت دارد که کاشف از قول معصوم باشد. اهل سنت برای اجماع اصالت قائل اند و اساس و مسلک خودشان را با اجماع پایه گذاری کرده اند و ما هم برای همراهی و مماشات با آن‌ها کلمه اجماع را به کار می‌بریم. وقتی ما از اهل سنت سوال می‌پرسیم که دلیل شما برای حجیت اجماع چیست؟ آن‌ها جواب می‌دهند به خاطر روایتی است از رسول خدا (ص) که فرمود: «لا تجتمع امتی علی الخطا» (غزالی، المستصفی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۷۵). در کتاب کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۰ به این شکل روایت شده: «لاتجتمع امتی علی الضلاله».

جناب فاضل لنکرانی تعبیر زیبایی از این حرف اهل سنت میکنند، ایشان می فرماید (فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ۱۳۷۹: ج ۱۰، ص ۲۹۳): وقتی بخواهیم این عبارت را خلاصه کنیم کانّ معنایش این میشود که رسول خدا فرموده است که حالت مجموعی این امت و حالت اجماعی این امت یک جنبه عصمتی دارد و آن ها در هیچ گونه ضلالت و گمراهی و خطایی، اجتماع نمی کنند. و اگر همه بر یک مطلبی اجتماع کنند آن مسئله واقعیت و حقیقت است.

در جواب بیان می کنیم: اگر رسول خدا (ص) فرمود که «اجماع امتی حجه» ما از این فرمایش کشف میکنیم که رسول خدا بما انه نبی و بما انه رسول، یک حجیت شرعی روی اجماع ثابت کرده است. مثل بعضی از حجت های شرعی ای که شارع گفته حجت است یا تاسیسا و یا امضائا.

اما شما در این روایت نمی خواهید که این حرف را بزیند و مفاد این عبارت جنبه اخبار از یک مسئله است که رسول خدا می خواهند اخبار کنند، بر فرض صحت این روایت که در امت من به عنوان حالت اجماعی و حالت اجتماعی، یک حالت عصمتی وجود دارد و آن ها با این حالت مصون از ضلالت و گمراهی هستند. اگر به این عنوان باشد که یک مطلب اخبار شود، این با خبر واحد ثابت نمیشود.

این چه اجماعی است که شما قائل به هستین و استدلال می کنید به روایتی از رسول خدا (ص). شما یک جمعیتی را در مدینه جمع کردید، در صورتی که آن جمعیت همه مردم هم نبودند، اضافه بر آن بزرگان صحابه که در رأس آن ها امیر المومنین (ع) بود، مخالف با نظریه بود که شما آن را پایه گذاری کردید.

و آن کسانی را که شما با اجبار مجبور به بیعت کردید با لاتجمع نمیتوان درست کرد. لا تجتمع برای اجتماع اختیاری است و اجتماعی که با ظلم و تازیانه باشد این از دایره لا تجتمع خارج است.

این اجماعی که شما برای آن یقه پاره میکنید کجا حاصل شد؟ مسلمانان مکه کجا بودند؟ بقیه مسلمانان مراکز اسلامی کجا بودند؟ چرا به جزء مسلمانان مدینه کسی در این





اجماع نبود؟ این اجماع هم اجماع کثیر اهل مدینه نبود. این اجماع را شما چگونه ثابت میکنید وقتی مقتضی موجود نیست؟

فخر رازی میگوید: اجماع عبارت است از اتفاق اهل حل و عقد. مگر امتی که در (لا تجتمع امتی) آمده اختصاص به اهل حل و عقد دارد؟  
برخی دیگر مانند حاجبی آمده اجماع را معنا کرده است به اتفاق مجتهدین و علما. آیا کلمه مجتهد و علما در روایتی که خود شما ادعا میکنید و ما سندی هم از آن پیدا نکردیم آمده است؟

### ۵- مبنای مهم در حجیت اجماع

دو مبنای مهم در بحث حجیت اجماع وجود دارد.

#### ۱. ۵- مبنای استقلالی

اهل سنت مبنای استقلالی را پذیرفته اند و آن را اساس فقهی خود می شمارند، اما میان آن ها اختلاف هست در اینکه این اجماع که به قائل شده اند کاشفیت قطعی دارد از حکم واقعی یا اینکه دلیل تبعیدی محض است؟ از مهم ترین ادله ای که عامه برای این مبنا ذکر کرده اند کتاب و سنت است که چند نمونه از آن را ذکر می کنیم:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)

و هر کس پس از روشن بودن راه حق بر او، با رسول او به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان (طریق باطل و راه ضلالت) که برگزیده و اگذاریم و او را به جهنم درافکنیم، که آن مکان بسیار بد منزلگاهی است. (نساء آیه ۱۱۴)  
اهل سنت به این آیه استدلال می کنند و می گویند اجماع از مصادیق سبیل مومنین است و باید به آن عمل کنیم. مطابق این آیه پیروی کردن از راه مومنین بر همه واجب است، زیرا که پیروی از راه غیر مومنین حرام است. پس وقتی مومنین بر یک حکمی اجماع کردند این اجماع در اصل راه مومنین است و پیروی از آن واجب میشود. برای رد کردن استدلال اهل سنت، ایرادی که غزالی وارد کرده کافی است. (غزالی، المستصفی، بی تا: ج ۱، ص ۱۱۱)

جناب غزالی در المستصفی صراحتاً بیان می کند این آیه هم از نظر دلالت و هم از نظر ظهور قوی تراست از بقیه آیات و می گوید به نظر ما این آیه مانند دیگر آیات بر این مدعا هیچ گونه صراحتی ندارد. بلکه حتی ظهورش هم بر خلاف آن است یا هم لا اقل دچار اجمال است و برای این ادعای که اهل سنت کردند قابل استناد نیست.

پس استدلالی که اهل سنت برای حجیت اجماع ذکر میکنند رد میشود. زیرا آیه شریفه اصلاً به اجماع ارتباطی ندارد بلکه بیان می کند که اگر کسی با پیامبر (ص) مخالفت کند و باعث بر هم زدن وحدت مسلمانان و کافر شدن آن ها بعد از ایمان آوردن شود عذاب اخروی مترتب بر آن است

آیه دیگری که به آن تمسک میکنند: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، آیه ۱۰۳ □).  
 آیه دیگری که به آن تمسک میکنند: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، آیه ۱۰۳ □).

اهل سنت می گویند اجماع همان ریسمان الهی است که باید به آن چنگ بزنیم. اشکال این استدلال این است که مراد از این آیه این است که این آیه به وحدت و پرهیز از تفرقه میان مسلمانان ترغیب می کند، نه اینکه دلیلی باشد برای اثبات اجماع. اهل سنت می گویند ما روایت داریم بر اینکه باید به اجماع تمسک کنیم (لاتجتمع امتی علی الخطأ). بسیاری از اهل سنت ادعا کردند که این روایت متواتر معنوی است و در نتیجه آن ها آمدند با استفاده از این روایت معصوم بودن امت را از خطا و گمراهی اثبات کنند. بر اساس دیدگاهی که آنها دارند اجماع امت مانند قول معصوم (ع) حجت است و یک منبع مستقلی است برای شناخت احکام الهی.

بر فرض این که ما این روایت را از لحاظ سندی بپذیریم ولی این روایت برای اثبات حجیت اجماع فایده ندارد و کافی نیست. زیرا مراد از اجتماعی که در این روایت آمده، اجتماع تمام افراد امت است نه برخی از آن ها. پس این اجتماع شکل نمی گیرد و عصمت آنان هم ثابت نمی شود. به سبب این روایات عصمت برخی از افراد امت ثابت نمی شود بلکه عصمت همه افراد امت را ثابت می کند. در حالی که مراد اهل سنت از اجماع، فقط اجماع فقها یا فقهای اهل حل و عقد در عصری از اعصار است و بلکه شاید مراد فقهای معروف امت یا فقهای معروف یک طایفه خاص است.







و در حقیقت اجتماع تمام امت اسلام با تمام طایفه‌ها و اشخاص آن در همه دوره‌ها و سرزمین‌ها بعید و محال است. مگر جای مثل ضروریات دین مانند: وجوب نماز و روزه که آن هم اثباتش نیازی به اجماع ندارد بلکه این امور هم جدا از اجماع حجت هستند.

## ۲.۵- مبنای کشفی

این مبنا را امامیه از لحاظ شکلی و به خاطر مماشات کردن با اهل سنت قائلند و به عنوان یکی از ادله چهارگانه به حساب می‌آورند. ما می‌گوییم که اجماع یک دلیل مستقل در مقابل کتاب و سنت نیست، بلکه وقتی که آن اجماع کاشف از سنت و قول معصوم (ع) باشد به آن تمسک می‌کنیم. با این حرفی که زدیم مشخص می‌شود که حجیت متعلق به اجماع نیست، بلکه متعلق است به قول معصوم و به واسطه اجماع کشف شده است.

جناب مظفر در این جا کلامی دارد که وقتی آن را دیدم اگر آن را در این جا ذکر نمی‌کردم تمام بحث ذبح می‌شود و آن عبارت است از: «فیکون الاجماع منزله منزله الخبر المتواتر الکاشف بنحو القطع عن القول معصوم، فکما أن الخبر المتواتر لیس بنفسه دلیلاً علی الحکم الشرعی رأساً بل هو دلیل علی دلیل علی الحکم، فکذلک الاجماع لیس بنفسه دلیلاً بل هو دلیل علی الدلیل» (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۱۰۱).

ایشون می‌فرماید که اجماع به منزله خبر متواتر است که به طور قطعی کاشف از قول از معصوم است ولی همانگونه که خبر متواتر خودش نمی‌تواند مستقلاً دلیل بر حکم شرعی باشد بلکه دلیل بر دلیل است یعنی راهی است به سوی سنت و قول معصوم که دلیل واقعی است، اجماع نیز مانند خبر متواتر مستقلاً دلیل بر حکم شرعی نیست بلکه دلیل بر دلیل است و راهی است به سوی کشف رأی معصوم.

جناب مرحوم آخوند در کفایه می‌فرمایند: ان وجه اعتبار الاجماع هو القطع برأی الامام (ع). (آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۵۷)

با توجه به کلام امامیه بدون شک اجماع در بین آن‌ها اعتبار ندارد و اعتبار آن در صورتی است که به طور قطع دانسته شود که قول معصوم در بین اجماع‌کنندگان داخل است و اگر علم حاصل نشود هر چند به طور ظنی کاشف از قول معصوم باشد از نظر امامیه هیچ ارزشی ندارد و دلیلی بر حجیت این چنین اجماعی نیست. و می‌گویند اتفاق

گروهی اندک که به طور قطع کاشف از قول معصوم باشد اجماع است. پس باید گفت اجماع از نظر علمای امامیه جزئی از سنت است یعنی قسم سنت است برخلاف اهل سنت که آن را قسیم سنت میدانند.

## ۶- مبانی حجیت و کاشفیت اجماع

اجماع چگونه کاشف از قول معصوم است و این قطع و یقین چگونه حاصل می‌شود؟ امامیه در این مورد راههای را بیان کرده اند که بر اساس آن چه محقق شیخ اسدالله تستری در رساله مواسعه و مضایقه نقل کرده تا دوازده راه شمرده است ولی ما به معروفترین آن‌ها که چهار طریق هستند اکتفا میکنیم.

۱- طریق حس: که بر اساس این طریق اجماع را، (اجماع دخولی) ویا کشف حسی می‌گویند. این طریق را قدمای امامیه که سید مرتضی و محقق حلی و علامه و شهید اول و شهید ثانی و صاحب معالم این اجماع را پذیرفته اند. چگونگی کشف قول معصوم از این طریق آن است که شخص تحصیل کننده اجماع بشخصه در اقوال علماء تتبع و تفحص کند و از روی اتفاق نظر آنها اجماع رایباید و بفهمد میان آن اتفاق نظر، اقوال متمایز از اشخاص مجهول وجود دارد تا آن که برایش علم حاصل شود به اینکه امام (ع) از جمله آن اجماع کنندگان می‌باشد. البته این طریق غالباً محقق نمی‌شود مگر برای کسی که در عصر امام معصوم (ع) وجود داشته باشد (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳).

این‌ها قائل هستند که مخالفت افراد معلوم النسب که معلوم است غیر امام هستند اگر هم تعداد آن‌ها زیاد باشد ضرری به اجماع وارد نمی‌کند، اما مخالفت افراد مجهول النسب که احتمال می‌رود اما باشند له اجماع ضرر میزند. پس یکی از ویژگی‌های طریقه حس آن است که میان اجماع کنندگان باید افرادی مجهول النسب وجود داشته باشند و اگر همگی معلوم النسب باشند این طریقه فایده و ارزشی ندارد.

۲- طریق قاعده لطف: این طریق مبتنی بر قاعده لطف است که شیخ طوسی در مباحث کلام مطرح و در بحث اصول با آن استناد کرده است.

اجمالاً این است که از آن جای خداوند خالق بشر است لزوماً بر بندگان خود لطف داشته است و ترک لطف از طرف خداوند قبیح و دور از شأن خالقیت او هست. بر اساس





قاعده لطف همانگونه انتصاب امام وعصمتش حکم می کند، اگر چنانچه در مسئله ای که فقها بر آن اتفاق نظر پیدا کرده اند چیزی خلاف حق پیدا نمود، باید با آن مخالفت کند وگرنه در وظیفه امامت اخلال پدید می آید وبزرگترین وظیفه امام که تبلیغ احکام دین است وایشان به خاطر آن منصوب به امامت شده اند ناتمام می ماند واحکام الهی تعطیل شود که این باطل است(مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۱۰۳).

۳-طبق قاعده حدس: این طریق به این صورت است که از طریق تحصیل آراء وفتاوی همه فقها حدس قطعی پیدا شود به آنچه فقها امامیه به آن می رسند واتفاق نظر پیدا می کنند از طرف امام ورئیس آن ها دست به دست به ایشان رسیده است. از اتفاق نظر علماء در یک مسئله با آنکه در بیشتر مسائل با یکدیگر مخالف بوده واختلاف نظر دارند، دانسته میشود که این اتفاق مستند به نظر امامشان بوده نه از اختراعات ودست به یکی کردنشان. لازمه این روش آن است که اتفاق نظر علماء باید در همه عصر ها از عصر ائمه (سلام الله علیهم) گرفته تا زمانی که ما در آن هستیم به طور یکسان واقع گردد. ظاهراً متاخرین به این طریقه قائل شده اند.

مواردی که منشأ حصول حدس است

الف) جای که حدس بدیهی است ومتکی بر مبادی حدسیه ضروری میباشد. ناقل اجماع از راه مبادی حسی رأی امام را حدس میزند اگر این مبادی برای هر کسی حاصل شود حدس قطعی به رأی امام حاصل میکند وخطا در این حدس از قبیل خطا در حس است(انصاری، فرائد الاصول، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۹۸).

البته این راه صرف فرض است وواقعیت خارجی ندارد وازا ارزشی هم ندارد.

ب) جایی که حدس اتفاقی است ومتکی بر مبادی حسی غیر ضروری است(انصاری، فرائد الاصول، ۱۳۸۰: ص ۱۹۸).

مثل اینکه: آراءچند فقیه مشهور مثل صاحب جواهر، شیخ انصاری، مقدس اردبیلی و... را مورد تتبع قرار می دهد وچون به آن ها اعتماد کامل داشته، یقین پیدا کرده که رأی امام همین است. اگر برای ناقل اجماع به خاطر حسن ظنش علم حاصل شود دلیل نیست که

برای ما هم چنین علمی حاصل شود، زیرا ملازمه عادی میان اخبار و موافقت رأی امام (ع) وجود ندارد.

ج) جای که حدس متکی است بر مقدمات نظری و اجتهادی یعنی حدس عن حدس است (انصاری، فرائد الاصول، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۱۹۸).

مثل اینکه: فقیهی در مسئله ای آراء و فتاوی تمام فقها مسلمان را در تمام عصرها و بلادها به دست آورده است و نتیجه میگیرد فتوای جمیع آنها در آن مسئله وجوب است.

۴- طریق تقریر: این اجماع زمانی محقق می شود که علماء در پیشگاه امام معصوم (ع) به اتفاق نظری برسند در حالی که امام (ع) امکان مخالفت با آنها را با بیان قول حق داشته باشد یا آنکه میتواند در میان آنها اختلاف ایجاد کند ولی این کار را انجام نداده است (مظفر، اصول فقه، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۱۰۴).

بنابراین از اتفاق نظر علما بر حکمی، اقرار معصوم (ع) به نفع آنها و امضا آن به چیزی است که علماء به آن رسیده اند. این امضا دلیل میشود آنچه علماء به اتفاق نظر پیدا کرده اند همان حکم الله واقعی است. البته این طریق فقط با احراز تمامی شرایط تقریر از قبیل اینکه معصوم از کار اجماع کنندگان آگاه بوده، و مانعی از ردع و منع نداشته باشد حاصل می شود.

این طریقی که در اینجا ذکر شد خلاصه وجوه معروفی بود که در مورد بدست آوردن قول امام از اجماع و نحوه کاشفیت قول امام معصوم بیان شده است. هر یک از طریقها نقدها و ایرادهای بر آن وارد است ولی چون از محل بحث ما خارج هست لزومی بر بیان آنها نیست و فقط اجمالاً ذکر شدند برای شناخت این طرق و اینکه چگونه کاشف از اجماع هستند.

## ۷- تفاوت اجماع امامیه با اجماع عامه

مرحوم امام خمینی می فرماید: که اجماع امامیه با اجماع عامه از جهت (ملاک و غایت) با هم تفاوت دارند «فقد عرفت أن الإجماع عندنا وعندهم مختلف؛ غایه و ملاک» (موسوی خمینی، تهذیب الاصول، بی تا: ج ۲، ص ۴۲۲).





از جهت ملاک: عامه اجماع را دلیل مستقل در برابر کتاب و سنت می‌داند و برای آن موضوعیت قائل اند نه اینکه اجماع را طریق بدانند. دلیل عامه برای اعتبار و حجیت اجماع غیر از چیزی است که امامیه مطرح میکند.

آن‌ها به روایتی تمسک می‌کنند که از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «لا تجتمع امتی علی الضلاله» و یا روایت «لا تجتمع امتی علی الخطا». آن‌ها در اجماع اتفاق تمام امت را شرط می‌دانند بر خلاف امامیه که این حدیث را ضعیف می‌داند و اجماع را به معنای اتفاق تمام امت نمی‌داند.

اما از جهت غایت: هدفی که اهل عامه از اجماع دنبال می‌کند با هدف و غایت امامیه متفاوت است. به این صورت که امامیه با استفاده از اجماع قصد استنباط مسائل شرعی را دارد ولی عامه در اجماع به دنبال مسائل سیاسی می‌گردد، به این معنا که هدف آن‌ها در اجماع اثبات خلافت ابوبکر بوده است.

به خاطر این که در مسئله خلافت تمام امت اتفاق نداشتند بلکه جمع محدودی به این کار اقدام کردند، برای همین آن‌ها از تعریف قبلی عدول کرده‌اند و گفتند: که اجماع عبارت است از «بانه اتفاق امه محمد صلی الله علیه وآله وسلم علی امر من الامور الدینیة» (غزالی، المستصفی، بی تا: ج ۱، ص ۱۷۳) الاتفاق نظر اهل حل و عقد به اموری از امور دینی.

## ۸- نظر فریقین در حجیت اجماع

### الف) نظر اهل سنت:

قبل از اینکه نظر اهل سنت را بیان کنم، یک بحثی در میان خود آن‌ها هست، که آیا اجماع اصل است یا حاکی از اصل است؟ اما مراد اهل سنت از اصل این است که اجماع موقعیتی مستقل در حکایت از حکم واقعی دارد، یعنی لازم نیست که حاکی از یکی از اصول دیگر یعنی قرآن، سنت و عقل باشد. بلکه او در مقابل این سه دلیل، مستقل در حکایت از احکام است.

عامه اصالت قائل هستند برای اجماع بما هو اجماع و آن را به عنوان یک منبعی در عرض کتاب و سنت می‌دانند. چون آن‌ها معتقدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است: «لا تجتمع امتی علی خطا».

اهل سنت اجماع را در ردیف سایر ادله قرار می دهند و آن را یکی از منابع مستقل برای رسیدن به حکم شرعی می دانند. بعضی از اهل سنت پا را فراتر گذاشته و در تعارض اجماع، کتاب و سنت، اجماع را مقدم دانسته اند و مخالف آن را گمراه و کافر شمردند. اجماع از دیدگاه عامه موضوعیت دارد و طریقت ندارد به نظر آن ها اگر علمای یک عصر بر موردی اجماع کردند موجب می شود که مجمع علیه حکم خداوند باشد حتی اگر خداوند متعال آن حکم را فرموده باشد. برای همین اجماع در نظر اهل سنت در عرض کتاب و سنت است.

### ب) نظر امامیه

امامیه از اینکه اجماع را بپذیرند و در مسائل فقهی به آن استدلال کنند ابایی ندارند، و اینکه موسس اجماع اهل سنت است مانع استدلال امامیه به اجماع نیست، زیرا امامیه اعتقاد دارند اگر چه اجماع به عنوان دلیل مستقل شمرده نمی شود اما ممکن است با تحقق شرایطی کشف از رأی معصوم کند.

با این حال حجیت متعلق به اجماع نیست بلکه متعلق به قول معصوم است که این حجیت به واسطه اجماع کشف شده است. این اجماع در نظر ما امامیه جنبه طریقی دارد و طبق نظر ما اجماع در طول کتاب و سنت است. از این رو حجیت اجماع، دایره مدار وجود سخن امام (ع) است. در هر جمعی که آن حضرت یکی از آن جماعت محسوب شود چه این جمع اندک باشد یا بسیار ولی مشتمل بر قول معصوم باشد حجیت است.

### نتیجه گیری

اصولپون امامی مانند اهل سنت اجماع را در شمار ادله حکم شرعی آورده اند و این اشتراک تنها در شکل و اسم است.

این اجماع اصالت و استقلال ندارد که یک منبع مستقل در عرض کتاب و سنت باشد. پس ملاک حجیت اجماع از نظر امامیه جهت دیگری است که اجماع کاشف آن جهت است، یعنی حجیت و ارزش اجماع صرفاً به خاطر کاشف بودن آن از قول معصوم (ع) است و بدون این کاشفیت اجماع هم دلالت ندارد.





ودرحقیقت اهل سنت با این تعاریف می‌خواهند جریان سقیفه را که منجر به خلافت ابوبکر شد یک وجه شرعی بدهند. اما با تعاریفی که خودشان آورده اند برای حجیت اجماع، به جریان سقیفه اشکال وارد می‌شود، و ما هم این اشکالات را بیان کردیم که یکی از آن‌ها این است که همه مسلمین و صاحب نظران در آن شرکت نکرده بودند.

### فهرست منابع

\* قرآن کریم

۱. مظفر، محمد رضا، «اصول فقه»، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۹۰.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳. انصاری، مرتضی، «فرائد الاصول»، مجمع فکر اسلامی، قم، ۱۳۸۰.
۴. موسوی خمینی، سید روح الله «الانوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه»، نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۲.
۵. خراسانی، محمد کاظم، «کفایه الاصول»، نشر مجمع فکر اسلامی، قم، ۱۳۸۹.
۶. فاضل لنکرانی، محمد، «سیری کامل در اصول فقه»، انتشارات فیضیه، قم، ۱۳۷۹.
۷. طبری، محمد بن جریر، «دلایل الامامه»، انتشارات بعثت، قم، ۱۴۰۳ق.
۸. غزالی، محمد بن محمد، «المستصفی من علم الأصول»، بیروت: شرکت دار الأرقم بن أبی الأرقم، بی تا.
۹. موسوی خمینی، سید روح الله، «تهذیب الأصول»، قم: اسماعیلیان، بی تا.